

زمینه‌های ایجاد، عملکرد و دگرگونی‌های منصب سرداری خراسان در دوره متأخر صفوی

مقصودعلی صادقی^۱
علیرضا کریمی^۲
رضا دهقانی^۳
مرتضی دولت آبادی^۴

چکیده

اگرچه صفویه ساختار اداری حکومت‌های پیشین را اخذ کردند؛ لیکن با توجه به دگرگونی‌ها و تحولات کوچک و بزرگی که خود در پی آن بودند، در این ساختار نیز دگرگونی‌ها و تحولاتی پدید آوردند؛ ازجمله این تغییرات، ایجاد منصبی نوین در امور نظامی ایالت خراسان و سرزمین‌های پیرامون آن به نام منصب «سرداری خراسان» بود. این منصب در دوره شاه‌صفی به دیگر مناصب نظامی افزوده شد و تا پایان حکومت صفوی، بخش بزرگی از امور نظامی جغرافیای وسیعی از طریق آن سامان یافت. این جغرافیا شامل نواحی مختلف خراسان (هرات، مرو و مشهد) و همچنین کم‌وبیش سرزمین‌های پیرامون آن مانند استرآباد، قندهار و سیستان بود. در جستار حاضر نگارندگان کوشیده‌اند به این پرسش پاسخ دهند که زمینه‌های ایجاد منصب سرداری خراسان و همچنین عملکرد و دگرگونی‌ها و تحولات آن چه بوده است؟ جستار به روش توصیفی-تحلیلی و از طریق

۱. m_sadeghi@modares.ac.ir

۲. alireza_karimi_46@yahoo.com

۳. rdeghani@ut.ac.ir

۴. mortazadowlatabadi@gmail.com

۱. دانشیار دانشگاه تربیت مدرس تهران، ایران

۲. دانشیار دانشگاه تبریز، ایران

۳. دانشیار دانشگاه تهران، ایران

۴. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه تبریز، ایران (نویسنده مسئول)

گردآوری داده‌های موجود در منابع صورت گرفته است. یافته‌ها بیانگر آن است که سرداری خراسان، نتیجه احساس ضرورت به نشان دادن واکنشی یکپارچه و هماهنگ در آغاز در برابر یورش‌ها و حملات ازبکان و سپس اقوام دیگری چون گورکانیان، بلوچ‌ها و افغان‌ها و همچنین در راستای سیاست نفوذ هرچه بیشتر حکومت مرکزی در امور ایالات بوده است. این امر با گماشتن یکی از بزرگانی که عموماً وابسته به دربار بوده‌اند به سرداری و اعزام به خراسان صورت پذیرفته است و بسته به عواملی مانند میزان قدرت و اقتدار شاهان و اهتمام به امور خراسان در دوره‌هایی مانند دوره شاه‌سلیمان و مقطعی از پادشاهی شاه‌سلطان حسین به شدت تضعیف شده است. همچنین این منصب در تاریخچه خود دچار دگرگونی‌هایی از جمله جمع بین سرداری و ایالت شده و تا واپسین سال‌های حکومت صفوی (سقوط اصفهان) و حتی پس از آن ادامه یافته است.

کلیدواژه‌ها: سرداری خراسان، خراسان، ساختار اداری، امور نظامی، صفویه.

Backgrounds of Creation, Performance and Changes in the Position of Khorasan Commander in the Late Safavid Period

Maghsoudali Sadeghi¹

Alireza Karimi²

Reza Dehghani³

Morteza Dolatabadi⁴

Abstract

Although the Safavids took over the administrative structure of the previous governments, due to the small and big changes that took place, they also made changes in this structure. Among these changes was the creation of a new position in the military affairs of Khorasan province and the surrounding lands called the post of Khorasan commander. This position was added to other military positions during the Shah Safi period, and by the end of the Safavid rule, a large part of the large-scale military affairs were organized through it. This geography included different areas of Khorasan (Herat, Merv and Mashhad) as well as more or less the surrounding lands such as Astarabad, Kandahar and Sistan. In the present article, the author has tried to answer the question: what were the backgrounds of the establishment of the post of Khorasan commander, as well as its performance, changes and developments? This research was done using a descriptive-analytical method. The data was collected examining the available historical sources. The findings indicate that the Khorasan commander is the result of a sense of the need to show a unified and coordinated response initially to the invasions and attacks of the Uzbeks and then other ethnic groups such as the Gurkhanids, Baluchis and Afghans. It has also been in line with the policy of increasing central government influence in the state affairs. This was done by appointing one of the elders, who was generally affiliated with the court, to head the army and send him to Khorasan, depending on factors such as the power and authority of the kings and his concern for the affairs of Khorasan. In periods such as Shah Suleiman and a part of the reign of Shah Sultan Hussein, this position has been severely weakened. Also, it has undergone changes in its history, including the combination between the commander and the state, and has continued until the last years of the Safavid rule (the fall of Isfahan) and even after that.

Keywords: Khorasan Commander, Khorasan, Administrative Structure, Military Affairs, Safavid.

1. Associate Professor, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran sadeghimage@yahoo.com

2. Associate Professor, University of Tabriz, Iran alireza_karimi_46@yahoo.com

3. Associate Professor, University of Tehran, Iran rdehghani@ut.ac.ir

4. PhD Student in Post-Islamic Iranian History, University of Tabriz, Iran (Corresponding Author)
mortazadowlatabadi@gmail.com

مقدمه

برآمدن صفویه، سرآغاز تغییرات و تحولات گوناگونی در زمینه‌های مذهبی، فرهنگی و سیاسی بود. این مسئله، در ساختار اداری به شکل تداوم، تغییرات و گاه ایجاد مناصبی نوین پدیدار گشت؛ از جمله مناصب نوظهور، سرداری خراسان بود که البته در سده یازدهم و در دوره شاه‌صفی در ردیف دیگر مناصب نظامی قرار گرفت و تا پایان حکومت صفویه با دگرگونی‌ها و تحولاتی در خراسان ادامه یافت. در جستار حاضر به این پرسش پاسخ داده می‌شود که زمینه‌های پیدایش این منصب، عملکرد و تغییرات و تحولات آن چه بوده است؟ فرضیه جستار این است که سرداری خراسان به علت ضرورت عملکرد یکپارچه و فوری در برابر خطرات ناشی از حملات ازبکان و دیگر اقوام به خراسان و سرزمین‌های پیرامون آن ایجاد شده و با توجه به نوع و شدت خطرات و دیگر عوامل، در بازه زمانی طولانی‌ای که تا سقوط اصفهان و حتی پس از آن ادامه می‌یابد، دچار دگرگونی‌ها و تحولاتی شده است. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی است و با گردآوری داده‌ها از منابع صورت گرفته است.

به‌رغم اهتمام پژوهشگران در کاویدن ساختار اداری صفویه، پژوهشی که به این منصب پرداخته باشد، شناخته نشد؛ البته نظام ایالات در دوره صفویه و همچنین دیوان و قشون در عصر صفوی را باید مستثنا دانست؛ در واقع، تنها در این دو منبع است، که مطلبی بسیار کوتاه درباره این منصب آمده است (رهربرن، ۱۳۴۹: ۶۹؛ فلور، ۱۳۸۸: ۴۱). در تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی به‌ویژه در مقاله ششم چون مقطع مورد بررسی اوایل دوره صفویه بوده، به این منصب پرداخته نشده (سیوری، ۱۳۸۲: ۱۶۱-۱۸۰). بر این فهرست می‌توان پژوهش سپاه ایران در دوره صفوی را نیز افزود (لکه‌هارت، ۱۳۹۰: ۳۲۱-۳۳۶). در مقاله سازمان سپاه و صاحب‌منصبان نظامی عصر شاه‌صفی تنها اشاره‌ای به یکی از سرداران خراسان شده، بی‌آنکه این منصب در شمار مناصب نظامی قرار گیرد (ثواقب، ۱۳۹۱: ۲۲). همچنین در رساله ارتش و تحولات آن در عهد صفوی و تاریخ نظامی ایران، دوره صفویه در بحث از صاحب‌منصبان نظامی از سردار خراسان ذکری به میان نیامده است (اسکندری، ۱۳۹۶: ۳۹۰-۴۳۶؛ بیانی، ۱۳۵۳: ۱۱۸-۱۲۷).

امور نظامی خراسان و متصدیان آن

بررسی امور نظامی روزگار صفویه به‌ویژه در خراسان دلالت بر آن دارد که در برهه‌های مختلف و به اقتضای شرایط و سیاست‌ها و شیوه‌های گوناگون حکومت، صاحب‌منصبان متعددی چون حاکم، بیگلربیگی، سپهسالار، سردار موقت و به‌ویژه سردار خراسان نقش ایفا کرده‌اند. نخستین این صاحب‌منصبان حاکم است. مهمترین خصوصیت حکام تصدی فرماندهی قوای نظامی بوده و در نتیجه، اعطای قدرت فرماندهی (امارت) همواره مقدم بر اعطای حکومت بوده است (رهربرن، ۱۳۴۹: ۶۸). جدا از حاکم، حتی وزیر خراسان نیز در این عرصه وارد شده است؛ مثلاً در زمان شاه‌عبّاس اول، اختیار ملکی و مالی رعیت و سپاهی برعهده وزیر خراسان بوده است (فومنی‌گیلانی، ۱۳۴۹: ۱۸۲-۱۸۳). افزون بر این، امری که به‌ویژه در دوره اول صفویه بسیار روی می‌داده، حضور شاه در خراسان و سرزمین‌های پیرامون آن برای دفع خطرات نظامی بوده است؛ در ۹۱۹ه.ق شاه‌اسماعیل برای تسلط دوباره بر خراسان به این سرزمین وارد شده است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۵۳۱-۵۳۳). این امر بارها در سلطنت شاه‌تهماسب (قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۹۳؛ منشی‌قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۵۴، ۱۵۹) و پس از آن در زمان شاه‌محمد خدابنده (برای سرکوب امرای خراسان) و همچنین در زمان شاه‌عبّاس به کرات رخ داده است (حسینی‌قمی، ۱۳۸۳: ج ۲، ۷۲۶؛ افوشته‌ای‌نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۰۸-۳۸۱). گذشته از این، به نظر می‌رسد که به علت اهمیت و اعتبار این سرزمین‌ها و همچنین خطر ازبکان، صفویه ناچار شده‌اند، شیوه حکومت شاهزادگان زیر نظر لّه را برای اولین بار در این سرزمین‌ها برقرار ساخته و تا پایان بخشیدن به این شیوه در نخستین سال‌های سلطنت شاه‌عبّاس اول، همواره دست‌کم یک شاهزاده را که برخی از آن‌ها ولیعهد و شاه آینده بوده‌اند، به حکومت بگمارند (رهربرن، ۱۳۴۹: ۵۹-۶۸) در واقع، سرانجام این شیوه به‌ویژه در هرات حکم سنتی بسیار قوی را پیدا کرده است (حسینی‌قمی، ۱۳۸۳: ج ۲، ۶۹۱). به هر رو، بررسی نوع واگذاری حکومت در خراسان و سرزمین‌های پیرامون آن مانند استرآباد، قندهار و سیستان نشان می‌دهد که از ۹۲۲ه.ق که نخستین شاهزاده و لّه به حکومت خراسان منصوب شدند، تنها در مقاطع کوتاهی همه حوزه‌های گوناگون این سرزمین‌ها زیر سلطه یک حاکم بزرگ و در واقع مقام ارشد نظامی بوده است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۵۵۳، ۵۸۹) و در بخش اعظمی از مقطع ۹۱۶-۱۰۳۸ه.ق این حوزه‌ها اگرچه در

همه امور از نظر حکومت و طبعاً نظامی جداگانه اداره می‌شده و شاید همین نکته، حضور شاه را در وضعیت‌های بحرانی می‌طلبیده است؛ چرا که این حوزه‌ها به‌رغم وسعت بسیار به علت همسایگی با قلمرو ازبکان در معرض خطر قرار می‌گرفته‌اند (ابن‌خواندمیر، ۱۳۷۰: ۱۵۸-۱۵۹). این شکل از واگذاری حکومت در دوره شاه‌عباس اول به ایجاد بیگلربیگی‌نشین‌های متعدّد در هرات، مشهد، مرو و در پیرامون خراسان، قندهار و استرآباد منجر شده است. در این بیگلربیگی‌نشین‌ها بالاترین مقام از آن بیگلربیگی (امیرالامرا) بوده و دیگر حاکمان، زیردست و تائین او بوده‌اند (فلور، ۱۳۸۸: ۱۳۱-۱۳۲) و البته ارشدیت نظامی نیز از آن بیگلربیگی بوده است. افزون‌بر بیگلربیگی‌ها، صاحب‌منصبان نظامی بزرگ دیگری که وابسته به ساختار اداری مرکزی بوده‌اند، نیز در امور نظامی خراسان وارد شده‌اند؛ از جمله ایشان سپهسالار ایران است. سپهسالار «بعد از قورچی‌باشی عمده ارباب سلاح، و در اسفار مأمور و تغییر و تبدیل حکام و سلاطین و سایر عساکر منصوره منوط به رأی و صوابدید عالیجاه مشارالیه است. و هرگونه حکمی و امری که متعلّق به مجادله و محاربه و معرکه و کارزار و جنگ و پیکار بوده به مشارالیه مفوض و مرجوع است. و ایالت تبریز و مغان و بعضی از محال دیگر آذربایجان به عالیجاه مشارالیه تفویض می‌یافته» است (انصاری، ۱۳۸۰: ۵۱۰-۵۱۱) و البته این منصب در تاریخچه خود دچار تغییرات و تحولات بسیاری شده است (فلور، ۱۳۸۸: ۳۳-۳۸؛ سیوری، ۱۳۸۲: ۱۴۸-۱۵۰) چنان‌که در دوران متأخر صفوی در زمان شاه‌سلیمان، سپهسالاری به‌عنوان فرماندهی کلّ قوا و منصبی ثابت از تشکیلات نظامی حذف و تنها در هنگام جنگ موقتاً به کسی واگذار می‌شده و با پایان گرفتن جنگ نیز به پایان می‌رسیده است (شاردن، ۱۳۷۲، ج ۳: ۱۲۰۲؛ تاورنیه، ۱۳۸۳: ۲۵۲). در اینجا باید به صاحب‌منصب دیگری، یعنی سردار نیز اشاره کرد، که مانند این گونه از سپهسالاری، موقّتی بوده است؛ کمپفر ضمن تکرار مطالب مربوط به سپهسالار موقّتی، فرق میان سردار و سپهسالار موقّتی را معلوم می‌کند: «به همین طریق هم برای هر لشکرکشی یک سردار برگزیده می‌شود و این سردار هم به همین ترتیب پس از پایان عملیات جنگی از شغل خود برکنار می‌گردد.» (کمپفر، ۱۳۶۳: ۹۱) این منصب با سرداری خراسان که موضوع جستار حاضر است، همانندی‌هایی دارد؛ درواقع باید گفت که سرداری خراسان، سرداری موقّتی - اگرچه نه در همه موارد - بوده، که ازجمله تفاوت‌های دیگر آن، وابستگی به جغرافیای

خراسان بوده است: «هر گاه گوشه‌ای از مملکت دچار تاخت‌وتاز قبایل مجاور می‌گردید بلافاصله یکی از بیگلربیگی‌های ناحیه... یا یکی از امرای درباری به "سرداری" انتخاب می‌شد و رفع خطر را به عهده می‌گرفت. از دوره شاه‌صفی... در خراسان، منصب فرماندهی سپاه تقریباً دارای تشکیلاتی دائمی بود و اغلب به عهده یکی از درباریان محول می‌شد.» (رهبرن، ۱۳۴۹: ۶۹) فلور نیز چنین می‌نگارد: «به نظر می‌رسد وقتی کسی به‌عنوان سردار خراسان یعنی سردار (نیروهای) اعزامی به خراسان گمارده می‌شود با مصداق صحیح‌تر این منصب روبه‌رویم. در اینجا روشن است که سردار، نه کسی دیگر، فرمانده این نیروها بوده است.» (فلور، ۱۳۸۸: ۴۱).

پیدایش منصب سرداری خراسان و علت آن در زمان شاه‌صفی

صرف‌نظر از فواید تقسیم سرزمین‌ها به بیگلربیگی‌نشین‌های متعدّد، دقت در جنگ‌های روی‌داده با ازبکان، نشان می‌دهد که این نوع حکومت، این نقیصه را نیز در خود داشته، که ایجاد هماهنگی و همراهی میان حاکمان متعدّد، به‌ویژه زمانی که حملات به شکل یرتاوایی بوده و گستره وسیعی در قلمرو چند بیگلربیگی‌نشین را شامل می‌شده، به دشواری صورت می‌گرفته است (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۴۸-۵۰؛ حسینی‌قمی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۵۶۲-۵۶۳). از این رو، تداوم این سیاست و در عین حال، تداوم خطر ازبکان و دیگر اقوام، به نظر می‌رسد که دربار را سرانجام وادار به ابتکاری کرده و آن ایجاد منصب سرداری خراسان بوده است. به این مسئله در گزارش انتصاب نخستین سردار تصریح شده است: «به سبب قرب جوار ملک فسیح‌الفضای خراسان به ترکستان و خودسری و ناعاقبت‌اندیشی اوزبکان، تعیین سرداری که امرای آن حدود نزد او جمعیت نموده اوراق آراء مختلفه شیرازه اتحاد پذیرد، لازم بود.» (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۲۲۲). اما آیا ایجاد هماهنگی تصریح‌شده میان امرا را باید تنها دلیل ایجاد این منصب دانست و مثلاً نمی‌توان سیاست تمرکز اداری صفویان و نفوذ هر چه بیشتر در امور ایالات را در ایجاد منصب سرداری دخیل دانست؟ واقعیت آن است که مطمئناً سیاست یادشده که پیش از این برای نمونه در دوران شاه‌عباس اول چنان که آمد خود را با اعطای اختیارات نظامی به وزیر خراسان و همچنین قطع سیاست نصب شاهزاده و لّه و نیز ایجاد بیگلربیگی‌نشین‌های متعدد در خراسان نشان داده بود، در این دوره نیز از

سوی دربار پی گرفته شده است. آشکارترین نمود این مسئله را می‌توان در سیاست تبدیل ولایات ممالک به خاصه و بهترین نمونه آن را در ایالت فارس دید (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۲۵۰). پدیده‌ای که البته در خراسان نیز کوشش برای تحقق آن را در مناطقی و نه همه ایالت از جمله در زمان شاه‌تیماسب می‌توان به دست داد (نصیری، ۱۳۷۱: ۸۳-۸۴) اما وضع سوق‌الجیشی و خطراتی که این سرزمین را تهدید می‌کرده است، مانع از تبدیل این ایالت از ممالک به خاصه بوده است (رهربرن، ۱۳۴۹: ۱۷۷-۱۷۸) بنابراین ایجاد منصب سرداری را باید در راستای سیاست کلی تمرکز اداری و نفوذ هرچه بیشتر نیز دانست و البته پر واضح است که سخن گفتن از علت یا علل ایجاد سرداری، امری جدا از پرداختن به علل مؤثر بر تداوم این منصب یعنی خطرات اقوامی غیر از ازبکان مثلاً افغان‌ها است، که سقوط صفویه به دست آنان روی داده؛ چرا که چنان‌که پس از این اشاره خواهد شد، ظاهراً رسیدن به الگوی ثابت سرداری خراسان به آهستگی صورت گرفته است.

بررسی تاریخچه سرداری خراسان و کارنامه سرداران

لازمه شناخت درست از علل پیدایش، عملکرد و دگرگونی‌ها و تحولات این منصب، بررسی کارنامه سرداران و پیش چشم داشتن مسائلی چون علت انتصاب، اختیارات و وظایف، نصب و عزل و به عبارت دیگر، مدت عهده‌دار بودن منصب و مسائلی از این دست است.

سرداری خراسان در دوره شاه‌صفی

در دوره شاه‌صفی پنج تن به سرداری خراسان رسیدند. دلیل نصب، عموماً خطر ازبکان و همچنین احساس خطر از جانب گورکانیان بود؛ البته نخست، خطر ازبکان و با شدت پدیدار شد و چهار سردار نخستین را مشغول کرد؛ درواقع به نظر می‌رسد که پس از پایان یافتن زنجیره جنگ‌های بزرگ یک‌قرنی میان ازبکان و صفویه از ۹۱۶ تا ۱۰۰۷ ه.ق (نوابی و غفاری‌فرد، ۱۳۸۶: ۱۸۲) و پس از اعمال سیاست کنترلی دقیق و کارآمد شاه‌عباس در برابر ازبکان، با درگذشت این پادشاه نیرومند و عاقبت‌اندیش، ازبکان توانسته‌اند دگربار بر اوضاع آشفته درونی خود فائق آمده و موقعیت را مناسب بدانند (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۶-۵۷). بدین‌سان، ازبکانی که در نواحی مختلف حکومت داشتند، بارها به خراسان هجوم آوردند. ظاهراً نخستین حمله از سوی خاندانی از ازبکان (عربشاهیان) صورت گرفت که در خوارزم

حکومت می‌کردند (نویدی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۶۱-۱۶۲) و از حمایت صفویه برخوردار بودند. در نتیجه این حملات، بیگلربیگی نشین مرو و گوشه‌ای از بیگلربیگی نشین مشهد مورد حمله قرار گرفت و مرو، نسا و درون به دست ازبکان افتاد. گفتنی است خوارزمیان از حمایت ترکمانان صاین‌خانی نیز برخوردار بودند (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۹؛ واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۴-۲۷). چون قسمت عمده وقایع پیش از ورود زمان‌بیگ، نخستین سردار خراسان اتفاق افتاده، این حملات را باید از دلایل اعزام سردار دانست (حسینی تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۲۴-۲۲۵). افزون بر این، حملاتی نیز از سوی دیگر شاخه ازبکان که در بلخ حکومت داشتند، صورت گرفت (واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۳۲-۳۵؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۶۱-۶۳).

در این دوره جدا از قضیه همیشگی درگیری با ازبکان، در موضوع کشمکش با بیگلربیگی قندهار، علیمردان خان زیک، با تسلیم این شهر به گورکانیان (۱۰۴۷ ق) اختلاف قدیمی صفویه و گورکانیان بر سر قندهار نیز مجال بروز یافت؛ در واقع میان شاه اسماعیل و بابر به‌رغم اتحاد و همکاری، بر سر تصاحب قندهار مشکلاتی وجود داشته (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۵۸۷، ۵۹۰) و این مسئله در زمان همایون و شاه‌تهماسب نیز تکرار شده است. (ریاض‌الاسلام، ۱۳۹۱: ۷۳-۷۸) بنابراین تصرف قندهار توسط شاه‌عباس (۱۰۳۱ ق) نیز پایان ماجرا نبوده است. شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ق/۱۶۲۷-۱۶۵۸) از همان آغاز سلطنت تصمیم داشت که قندهار را تصرف کند و حتی تا آنجا پیش رفت که به سلطان عثمانی در ۱۰۴۶ ق پیشنهاد کرد که با برقراری اتحاد سه‌گانه‌ای میان گورکانیان، ازبکان و عثمانی‌ها به قلمرو صفویه حمله شود. (همان، ۱۵۰) باید در نظر داشت که در این زمان، روابط میان عثمانی و ایران نیز دشمنانه بود. صرف نظر از علت‌گرایش علیمردان خان به گورکانیان - به‌رغم اهمیت آن - (موسوی و دیگران: ۱۳۹۴: ۱۴-۲۲) برای نگارندگان در این مقال، مهم تأثیر واقعه بر منصب سرداری خراسان است. از این دیدگاه می‌بینیم که چهارمین سردار، قراخان (برادر جانی‌خان قورچی‌باشی و منصوب در ۱۰۴۷ ق برای پیشگیری از حمله ازبکان) که شاید بتوان او را نسبت به دیگر سرداران این دوره از کمترین درجه اعتبار برخوردار

۱. در این زمان دو حکومت در دومین دوره از روابط و مناسبات خود، یعنی دوره استیلای صفویان بر عربشاهیان یا تحت‌الحمایگی (۱۰۷۲-۹۸۰ ق) قرار داشته‌اند. (رحمتی، ۱۳۹۰: ۹۴-۹۵)

دانست، همان سال جا به سیاوش‌خان قوللرآقاسی، پنجمین سردار خراسان می‌دهد (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۲۸۱، ۲۸۵) و این به احتمال بسیار زیاد به علت احساس خطر از جانب گورکانیان است؛ به‌ویژه آن که برای نخستین بار پای سردار به قلمرو بیگلربیگی قندهار نیز کشیده می‌شود (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۱-۲۵۵). به هر صورت، این واقعه و مشکلات آن که به دوره شاه‌عبّاس دوم نیز رسید، تأثیر دیگری نیز بر منصب سرداری گذاشت؛ در زمان دومین سردار (خلف‌بیگ) شاه برای دفع ازبکان به سپهسالار فرمان داد که به خراسان برود؛ لیکن بروز مشکلاتی در گرجستان، باعث تغییر مسیر سپهسالار شد و سردار نیز به اطلاع شاه رساند که به آمدن سپهسالار نیازی نیست (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴۵؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۹۹) اما اهمیت مسئله قندهار، بار دیگر حضور سپهسالار ایران را ایجاب کرد؛ هرچند سرداری همچنان باقی بود؛ بدین‌ترتیب با انعقاد صلح با عثمانی در ۱۰۴۹ ه.ق، شاه‌صفی مجال فراهم آوردن ضروریات کار را یافت و سرانجام در ۱۰۵۱ ه.ق فرمان گردآمدن امرا و قشون گرد سپهسالار که در خراسان بود، صادر شد (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۰۳) اما با مرگ شاه‌صفی (۱۰۵۲ ه.ق) و در پی آن، قتل سپهسالار به فرمان شاه‌عبّاس دوم، مسئله استرداد قندهار نیز به بعد موکول شد (واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۳۹۴-۳۹۶؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۰۹).

اختیارات و وظایف محوّل به سرداران در شکل‌دهی ماهیت منصب سرداری تأثیر مستقیم دارد و از سوی دربار جزء‌به‌جزء مورد توجه قرار می‌گیرد؛ در اینجا نخستین مسئله، عامل نصب سردار، یعنی شاه است. عامل نصب و همچنین این واقعیت که همه سرداران از رجال معتبر و صاحب‌منصب‌اند و هم‌زمان یک یا دو منصب دارند، خود باعث ایجاد اقتدار و قدرت دوچندان می‌شود؛ نخستین سردار، ناظر بیوتات و تفنگچی‌آقاسی و دومین سردار سفره‌چی‌باشی است (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۴۷؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۸۴) و ظاهراً اگر خود نیز مانند قراخان‌بیگ که دو نوبت به سرداری خراسان رسیده، از جایگاه ممتازی برخوردار نیست به علت انتساب به صاحب‌منصب بزرگی می‌تواند، به سرداری رسیده و اقتدار و قدرت لازم را داشته باشد؛ بدین‌ترتیب، واگذاشتن گوشه‌ای از اختیارات قضایی شاه در ایالت و انتظار برآوردن آن ممکن می‌شود؛ حکم شد که حاکمان نسا و درون را که آن ولایات را به تصرف دشمن داده بودند، پوست بکنند (واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۳۰). امری که دست‌کم در

ایالت خراسان تا این زمان هرگز سابقه نداشته است. از این گذشته، انجام امور نظامی در جغرافیایی گسترده به‌عنوان وظیفه و عملکرد اصلی منصب، اقتدار و قدرتی فراتر از اقتدار و قدرت بیگلربیگی‌ها را می‌طلبیده است؛ به‌ویژه آن که به نظر می‌رسد سرداران، منابع مالی لازم را نیز در اختیار داشته‌اند (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۴۸ و ۶۱-۶۲؛ واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۳۴-۳۵). گستره عملکرد سیاوش‌بیگ قورچی‌باشی یکی از سرداران خراسان نیز چنان که آمد به بیگلربیگی‌نشین قندهار کشیده شد. همچنین باید افزود که قدرت و اقتدار سرداران خراسان و ظاهراً گستردگی دامنه اختیارات و وظایف‌شان چنان بوده، که در مواردی و از جمله در دوره شاه‌صفی به سوءاستفاده منجر شده است؛ در ۱۰۴۳ ه.ق خلف‌بیگ سفره‌چی‌باشی به علت نارضایی بزرگان مشهد به دربار احضار شد (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۲۵۸؛ واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۱۸۶). به هر رو، با ورود سردار به خراسان، همه بیگلربیگی‌ها و حاکمان تائین وظیفه داشته‌اند که با او همکاری کنند، چنان‌که با ورود زمان‌بیگ به خراسان بیگلربیگی استرآباد و سایر امرا و عساکر به او پیوستند (واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۸). ظاهراً رسیدن به الگوی ثابت سرداری خراسان و یا دست‌کم رسیدن به آگاهی از فواید و مزایای تداوم این سیاست - به‌رغم فشارهای بیرونی نظامی - به آهستگی صورت گرفته. این مطلب از مدّت انتصاب و فاصله میان انتصاب‌ها دریافت می‌شود. دلیل احتمالی این امر را ظاهراً باید در منحصر بودن خطرات این زمان به ازبکان دانست، به‌ویژه آن که واکنش فوری و قاطعانه، ازبکان خوارزم و بلخ را دست‌کم در ظاهر به اظهار پشیمانی واداشته است (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۹-۳۰؛ حسینی‌تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۳۰-۲۳۱؛ واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۳۵-۳۶). از این رو، طول مدّت سرداری زمان‌بیگ از شعبان تا ذیحجه ۱۰۳۹ ه.ق بیشتر ادامه نمی‌یابد و البته وقتی نیز سردار از خراسان برمی‌گردد به مأموریت دیگری گسیل می‌شود و این به احتمال بسیار، تنها موردی است که از سردار خراسان و نیروهای همراه او در سرزمینی دیگر استفاده می‌شود. (واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۷۴) بدین ترتیب، تا نصب دومین سردار (شعبان ۱۰۴۱ ه.ق) وقفه‌ای نسبتاً طولانی وجود دارد تا آن که با تجدید خطر ازبکان، دوباره دربار چاره‌ای جز نصب خلف‌بیگ به سرداری نمی‌بیند. مدت سرداری خلف‌بیگ نیز اگرچه در جمادی‌الاول ۱۰۴۳ ه.ق پایان یافت، اما در کمتر از دو ماه، سردار دیگری برای دفع ازبکان منصوب شود. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۵) و سومین سردار از رجب ۱۰۴۳ ه.ق ظاهراً تا ۱۰۴۶ ه.ق که در مشهد

درگذشت، عهده‌دار این منصب بود (واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۵۶؛ مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۰۷). اگرچه سردار برای «محافظة»، «حراست و نگهبانی اطراف» و «تنسيق اوضاع» خراسان منصوب می‌شد (واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۱۷۵؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۸۴، ۱۶۳) اما این بدان معنا نیست که سرداران محلّ استقراری نداشته‌اند؛ بلکه بررسیها نشان می‌دهد که آنان از همان آغاز در مشهد مستقر می‌شده‌اند؛ چنان‌که اولین سردار پس از اقداماتی وارد مشهد شد و پس از رفع خطر از بکان و مرخص شدن سربازان در آنجا قشلاق کرد (واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۳۷-۳۸). گرچه ورود این سردار به مشهد را شاید بتوان در اثر ضرورتی دانست؛ بررسی کارنامه دیگر سرداران جای شکی باقی نمی‌گذارد که مشهد رسماً چنین جایگاهی داشته و مطمئناً با لحاظ کردن مسائلی چون موقعیت سوق‌الجیشی از سوی دربار برای استقرار سرداران برگزیده شده و به احتمال بسیار در سراسر تاریخچه سرداران - جز یک استثنا در زمان شاه‌سلطان‌حسین - این موقعیت را داشته است؛ به هر صورت، عزل خلف‌بیگ به علت نارضایی بزرگان مشهد نیز نشانه استقرار او در این شهر است (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۲۵۸؛ واله‌اصفهانی: ۱۳۸۲: ۱۸۶)

سرداری خراسان در دوره شاه‌عباس دوم

خطرات همچنان از ناحیه ازبکان و حکومت گورکانی است؛ البته میزان و برهم‌کنش آن به گونه‌ای دیگر نمودار می‌شود و این خود به‌مثابه عاملی قوی، باعث ادامه سیاست نصب سرداران خراسان است.

الف) نزاع گورکانیان و ازبکان

در اواخر حکومت شاه‌صفی امام‌قلی‌خان ازبک که نابینا شده بود، بر اثر توطئه‌هایی که به نفع برادرش ندرمحمدخان صورت گرفت، از حکومت عزل شد. او در اوایل حکومت شاه‌عباس به ایران آمد و پس از آن که مورد استقبال شاه قرار گرفت، عازم حج شده و در راه مرد (شاملو، ۱۳۷۱: ج ۱، ۲۷۱-۲۷۵؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۶۲؛ منشی، ۱۳۸۰: ۱۵۴-۱۵۵). این سرآغاز مشکلات داخلی‌ای بود که در قلمرو ازبکان بروز یافت؛ چرا که در ۱۰۵۶ ه.ق نیز ندرمحمدخان با توطئه‌ای به نفع پسرش، عبدالعزیز روبرو شد. یاری خواستن ندرمحمدخان از شاه‌جهان فرصتی به دست گورکانیان داد که باعث تصرف نواحی‌ای از قلمرو ازبکان و

از جمله بلخ شد؛ از این رو، خان ازبک ناگزیر به ایران آمد و از شاه‌عبّاس کمک خواست. این رخداد باعث نصب ساروخان طالش به‌عنوان سومین سردار خراسان در این دوره شد (وحیدقزوینی، ۱۳: ۴۱۷-۴۲۹). خان ازبک توانست حکومت خود را بازیابد؛ اما وضع نابه‌سامان داخلی، دیگر بار به عزل او توسط پسر کوچکش، سبحان‌قلی‌خان منجر شد و او برای دومین بار عازم ایران شد؛ اما پیش از رسیدن به دربار درگذشت (شاملو، ۱۳۷۱: ج ۱، ۵۱۹-۵۲۰؛ منشی، ۱۳۸۰: ۱۶۹).

ب) نزاع صفویان و گورکانیان

در این دوره برعکس مسئله ازبکان، مشکل قندهار باعث توجه صفویه به قلمرو شرقی و نصب سرداران خراسان بود؛ هرچند این بدان معنا نیست، که شاه‌عبّاس دوم بلافاصله دست به اقدامی زده باشد؛ در واقع به نظر می‌رسد که گورکانیان و نیز صفویان در این زمان چندان مایل به درگیری نبوده‌اند؛ چنان‌که لشکرکشی شاه‌جهان پس از شنیدن خبر مرگ شاه‌صفی، با فراهم آمدن مقدمات واکنش نظامی از سوی شاه‌عبّاس دوم به عقب‌نشینی منجر شد (همان، ۳۵۸-۳۵۹) و شاه‌عبّاس نیز با جایگزین نکردن کسی به جای سپهسالار مقتول، ماجرا را مسکوت گذاشت. به هر رو، از این پس تا ۱۰۵۸ ه.ق که لشکرکشی برای تصرف دوباره قندهار صورت گرفت، سه سردار در خراسان بوده‌اند؛ نخست سیاوش‌بیگ قوللرآقاسی واپسین سردار منصوب دوره قبل که سرداری‌اش در این دوره نیز احتمالاً تا اواخر ۱۰۵۳ ه.ق ادامه داشته (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۹۲)، دوم قراخان‌بیگ برادر جانی‌خان قورچی‌باشی که در این دوره نیز به سرداری رسیده بود (واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۱۰-۴۱۱) و سومین، ساروخان طالش که در سال عزل قراخان (۱۰۵۵ ه.ق) به سرداری رسید. مطلبی که در موضوع استرداد قندهار باید گفت، آن است که رو آوردن ندرمحمّدخان به صفویه در ۱۰۵۶ ه.ق باعث نگرانی شاه‌جهان شد؛ بنابراین پس از سال‌ها قطع رابطه، سفیرانی به ایران فرستاد؛ اما به‌رغم استقبال باشکوه از آخرین سفیر و همچنین رفع نگرانی از سفیر برای به‌خطر افتادن مرزهای حکومتش، سفارت‌ها فایده‌ای نبخشید؛ چرا که در نتیجه حمایت شاه از عبدالعزیزخان و دیگر عوامل، حکومت گورکانی ناچار به تخلیه بلخ و عقب‌نشینی از قلمرو ازبکان شد و این سرآغاز رویارویی دوباره دو حکومت بر سر قندهار بود؛ چرا که گورکانیان با فتح بلخ به اوج درخشش

نظامی رسیده بودند و حضيض نظامی نیز به‌زودی با عقب‌نشینی خفت‌بار از بلخ فرارسید. اعتبار آنان به نحو بی‌سابقه‌ای خدشه‌دار شد؛ چنان‌که نتیجه آن به‌زودی در تجدید خصومت ازبکان در مرزها و ناآرامی‌های قبایل افغان متبلور گردید و بالاخره این‌که عقب‌نشینی از بلخ راه را برای پیشروی ایران به سوی قندهار هموار ساخت (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۴۲۹-۴۳۱؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۹۱: ۱۵۸-۱۶۰). به استناد گزارش وحید قزوینی، فکر تصرف قندهار در زمان حضور سفیر شاه‌جهان در ایران مطرح بوده است (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۴۴۰-۴۴۱). شاه‌عباس سرانجام در صفر ۱۰۵۹ ق. بر قندهار دست یافت (واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۷۲). اهمیت قضیه، حضور شاه و دیگر صاحب‌منصبان نظامی چون تنگچی‌آقاسی و سپهسالار را ایجاب می‌کرد (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۴۵۷، ۴۶۴) با وجود این، سرداری همچنان باقی بود و از سردار این زمان، ساروخان طالش برای تصرف قلعه زمین‌داور استفاده شد (واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۶۰، ۴۶۴؛ شاملو، ۱۳۷۱: ج ۱، ۴۲۹). گورکانیان برای جبران شکست، سه لشکرکشی بزرگ در ۱۰۵۹، ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ ق. تدارک دیدند (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۵۰۳، ۵۲۷، ۵۴۰). و اگرچه در دفع این لشکرکشی‌ها همچنان صاحب‌منصبان بزرگ نظامی حضور داشتند (همان، ۵۴۳-۵۴۴) دو سردار (ساروخان و عیسی‌بیگ) نیز هرچند از تاریخ پایان سرداری اولی و نصب دومی خبری در دست نداریم، حضور داشته‌اند. عیسی‌بیگ در ۱۰۶۴ ق. یک سال پس از پایان سومین لشکرکشی عزل شد. سردار بعدی علی‌بیگ، میراب اصفهان در پیچین‌ئیل ۱۰۶۶ ق. به سرداری رسید. این انتصاب را با توجه به شواهدی از جمله مطرح بودن خطر ازبکان، در نظر داشتن تاریخ واپسین لشکرکشی گورکانیان و همچنین موقعیت سردار (میرابی) می‌توان نشانه رفع نگرانی از سوی گورکانیان دانست (واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۵۲۸، ۵۷۵).

ج) نزاع ازبکان و صفویان

در زمان عبدالعزیزخان پسر ندرمحمدخان نیز روابط میان دو حکومت خوب بود؛ شاه‌عباس از همان آغاز پایه‌های روابط حسنه را گذاشته بود؛ شاه برای تسلیت به او سفیری فرستاده و همچنین ماترک بسیار هنگفت ندرمحمدخان را نیز روانه کرده بود (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۵۲۲-۵۲۵). در ۱۰۶۳ ق. نیز عبدالعزیزخان از شاه خواست که به یکی از بزرگان

ازبک که پیشتر خود دستگیر کرده و به ایران فرستاده بود، اجازه حج و سپس بازگشت به ترکستان بدهد (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۵۳۷-۵۳۸؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۶۷). بدین‌گونه خطر ازبکان بخارا و بلخ در سال‌های بسیاری از این مقطع برطرف شده و گزارشی از درگیری سرداران با ازبکان تا زمان حکومت سبجان‌قلی‌خان وجود ندارد. خطر ازبکان خوارزم نیز برطرف شده بود و برخلاف زمان شاه‌صفی، گزارشی از تاخت‌وتاز آنان در این زمان در دست نیست و افزون‌بر آن می‌دانیم که شاه‌عباس دوم در ۱۰۶۶ ه.ق درخواست عبدالعزیزخان مبنی بر فرستادن یکی از وابستگان خوارزمیان برای جایگزینی خان خوارزم را به این عنوان که خان در سلک راتبه‌خواران صفویه است، نپذیرفت و به سیاست دیرین حمایت از خوارزمیان ادامه داد (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۶۰۴-۶۰۹؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۶۹-۷۰). بدین‌سان حاصل وضعیت، کاسته شدن از خطر ازبکان در حد بسیار بالایی نسبت به زمان شاه‌صفی بود، به گونه‌ای که تنها در دو مورد از خطر ازبکان یاد شده است. نخستین مورد در پیچین‌ئیل ۱۰۶۶ ه.ق به نصب علی‌بیگ، میراب اصفهان به سرداری انجامید. گزارشی صراحت دارد که در این زمان در خراسان، سرداری حضور نداشته و این مطلب باعث تحریک سبجان‌قلی‌خان ازبک به لشکرکشی شده و این تأییدی بر احساس امنیت از سوی ازبکان است، به‌ویژه که می‌دانیم سردار پیشین، عیسی‌بیگ در ۱۰۶۴ ه.ق عزل و زندانی شده است. (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۵۵۷، ۶۱۰) دومین مورد در ۱۰۷۶ ه.ق به نصب آخرین سردار این دوره، شیخ‌علی‌خان زنگنه، که در زمان شاه‌سلیمان به وزارت رسید، منجر شد (شاملو، ۱۳۷۱: ج ۲، ۱۵؛ جعفریان، ۱۳۹۸) با توجه به سال انتصاب سردار پیشین، علی‌بیگ (۱۰۶۶ ه.ق) (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۶۲۴) اگرچه از تاریخ پایان سرداری او آگاهی نداریم، باید میان این دو سرداری، فاصله‌ای طولانی بوده باشد.

سرداری خراسان در دوره شاه‌سلیمان

به‌رغم در دست نبودن اطلاعات کافی از دوره شاه‌سلیمان می‌توان با استفاده از گزارش‌های پراکنده‌ای که به‌ویژه در سفرنامه‌ها آمده است، چنین دریافت که به‌طور کلی آنچه در دوره پیشین، خراسان و سرزمین‌های پیرامونی آن را تهدید می‌کرده، یعنی خطر گورکانیان و ازبکان، همچنان به قوت خود باقی و یا دست‌کم باعث نگرانی بوده است؛ مثلاً

در دو سال اول سلطنت، این خطرات در کنار دیگر خطرانی که حاصل حمله قزاق‌ها بود و همچنین شایعه آماده شدن عثمانی برای حمله و قحطی و طاعون، سرانجام دربار را قانع ساخت که تاج‌گذاری در ساعت سعدی صورت نگرفته و باید تجدید شود (کمپفر، ۱۳۶۳: ۵۲). به نوشته سانسون نیز که در اواخر سلطنت شاه‌سلیمان به ایران آمده، شاه برای پیشگیری از خیانت حاکمان قندهار، ضمن دقت در گزینش، افراد خانواده‌شان را نیز در اصفهان به گروگان نگه می‌داشته. او همچنین از پناهندگی پسر اورنگ‌زیب و عدم کمک نظامی به او یا به عبارت دیگر خودداری از تحریک گورکانیان سخن می‌گوید.^۱ همچنین سانسون از خطر افغان‌ها و بلوچ‌های حدود قندهار و نگهداری تعداد زیادی دستجات نظامی در پادگان قندهار یاد می‌کند؛ بدین ترتیب می‌توان افزود بر خطر یا دست‌کم احساس خطر از سوی گورکانیان، خطر افغان‌ها را دید که بعدها آشکار می‌شود. سانسون همچنین خطر ازبکان را از نظر ایرانیان، بزرگتر از خطر گورکانیان می‌داند. براساس نوشته‌های او ازبکان از ۶ سال پیش جنگ با صفویه را آغاز کرده‌اند و در نتیجه درگیری‌ها، سپاه صفوی چنان ناتوان شده که بیم از دست رفتن مشهد و خراسان می‌رود. سانسون در توضیح علت این حملات، سوءظن برخی به گورکانیان برای فراهم آوردن مقدمات اقدامات نظامی ازبکان را بی‌اساس نمی‌داند؛ چرا که آغاز درگیری‌ها را از زمانی می‌بیند که پسر اورنگ‌زیب از سوی دربار پذیرفته شده است (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۹۳-۲۰۰). به هر رو، حمله ازبکان به بالامرغاب (۵۱۰۹۶ق) حاصل همین رابطه بوده است (منشی، ۱۳۸۰: ۲۳۹). و اما در موضوع سرداری خراسان تا آنجا که جستجو شد، نگارندگان در منابع به عنوان سرداری خراسان برنخوردند؛ مثلاً سانسون به اعزام رستم‌بیگ دیوان‌بیگی در حدود ۱۰۱۰هـ.ق برای دفع ازبکان می‌پردازد (سانسون، ۱۳۴۶: ۲۰۱). در اینجا سخن از فرماندهی است و نه سرداری یا عنوان دیگری؛ اما در منبعی دیگر ذیل وقایع ۱۰۰۳هـ.ق چنین آمده: «رستم‌بیگ دیوان‌بیگی سردار شد پس سپه‌سالار شد» (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۴۸) اگرچه جمله، چندان دقیق و مفهوم نیست، با توجه به دیرینگی سیاست انتصاب سردار خراسان و به‌ویژه آنچه در نخستین مقطع دوره بعد روی داده و بی‌شک در این زمان نیز مطرح بوده و در واقع باعث احیای سرداری خراسان شده است، به احتمال بسیار سرداری رستم‌بیگ را پیش از رسیدنش به سپهسالاری باید

۱. این مسأله هرگز در زمان شاه‌سلیمان صورت نپذیرفت (بنگرید به کاشانی، ۱۳۹۴: ۲۱۷-۲۱۸، ۲۸۸-۲۹۰).

سرداری خراسان به شمار آورد و نه سرداری موقت، که در این زمان رواج داشته است. بدین ترتیب جریان نصب سردار خراسان در این دوره به طرز بی‌سابقه‌ای به شدت رو به ضعف می‌گذارد، امری که برای آن اجمالاً دلایلی می‌توان برشمرد: چنان‌که آمد کمبود اطلاعات مانع از آن است که بتوان به دقت، شدت و ضعف خطرات را در ۲۸ سال حکومت شاه‌سلیمان بررسید و چگونگی واکنش نظامی را معلوم کرد؛ خست شاه‌سلیمان چنان‌که او مناصب «درباری را که آزاد می‌شد حتی‌المقدور تا مدتی دراز بی‌متصدی نگاه می‌داشت و انجام دادن آن وظایف را در این فاصله به عهده کارمندان شاغل دیگر می‌گذاشت و حقوق صرفه‌جویی‌شده را برای خود نگاه می‌داشت. بدین طریق مدتی طولانی سمت‌های شیخ‌الاسلام، مهتر و ایشیک‌آقاسی‌باشی که دارای حقوق و مقرری گزافی است بدون متصدی مانده بود.» (کمپفر، ۱۳۶۳: ۵۹). این مطلب با در نظر گرفتن مطالبی که درباره سپهسالار و سردار موقت آمد، تأیید می‌شود. عامل دیگر صلح‌دوستی یا به عبارت بهتر بی‌اعتنایی مثلاً در برابر دستبردها و شبیخون‌های ازبکان است. به باور شاه‌سلیمان «بهتر است که سرحد شمال شرقی مملکت یعنی خراسان متحمل این ناراحتی و دشواری باشد تا این که سراسر کشور در آتش بسوزد!» (همان، ۶۸).

سرداری خراسان در دوره شاه‌سلطان حسین

در این دوره تاریخچه سرداری را از نظر خطرات و تأثیر آن می‌توان به طور تقریبی به سه مقطع تقسیم کرد. در نخستین مقطع (۱۱۰۵-۱۱۱۰ه.ق) افزون‌بر خطر همیشگی ازبکان، خطر نوظهور بلوچ‌ها مطرح است. پیشینه این خطر را باید در دوره شاه‌سلیمان و در نواحی کرمان دانست (مشیزی، ۱۳۶۹: ۴۶۰-۴۶۲، ۵۰۰-۵۰۱؛ کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۲۰-۲۲۵). نظر به پراکندگی قبایل بلوچ با گذشت زمان، خطر گسترش یافته و در اواخر حکومت شاه‌سلیمان بلوچ‌ها در اثر غارت ولایات خراسان و یزد و کرمان و... جری و دلیر گشته بوده‌اند (نصیری، ۱۳۷۳: ۶۴). ازبکان نیز همچنان خطری به شمار می‌آیند؛ اگرچه میزان و منشأ آن در سلطنت شاه‌سلطان حسین بسیار متفاوت است. از خطر خوارزمیان با کور و معزول شدن انوشه‌خان در اواخر سلطنت شاه‌سلیمان به اندازه زیادی کاسته شده بود، کشمکش‌ها همچنان ادامه داشت تا آنجا که در اوایل سلطنت شاه‌سلطان حسین، انوشه‌خان برای حفظ

جان راهی حج شد و آن‌گاه که پس از چند خان که حکومت کوتاهی داشتند، خوارزمیان در ۱۱۰۶ ه.ق از شاه‌سلطان حسین تقاضای فرستادن یکی از شاهزادگان خوارزمی مقیم ایران را کردند، بار دیگر، خانی به حمایت صفویه در خوارزم به حکومت رسید (موسوی‌فندرسکی، ۱۳۸۸: ۱۴۴-۱۵۲؛ Munis & agahi, 1999: 49-53؛ منشی، ۱۳۸۰: ۲۳۸). اما این خان در اودئیل ۱۱۰۸ ه.ق پس از حکومتی کوتاه در جنگ با شاه‌نیاخان قزاق که مورد حمایت خان بخارا بود، به قتل رسید. خان نوآمده قزاق نیز بنای دشمنی با صفویه را گذاشت. او در ۱۱۱۰ ه.ق به خراسان حمله آورد؛ اگرچه خطر او با تحریک قلماق‌ها از سوی صفویه به حمله به قلمرو خوارزم دفع شد (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۸۵-۱۹۰، ۲۸۱-۲۸۳؛ Munis & agahi, 1999: 53-54). اما خطر اصلی از سوی ازبکان ماوراءالنهر، بلخ و غرjestان بود که در کنار خطر بلوچ‌ها به نصب نخستین سردار این دوره انجامید و البته این سرداری با تحوّل بزرگی همراه بود و آن اعطای هم‌زمان سرداری و حکومت یا به عبارت دیگر جمع بین سرداری و ایالت بود؛ بدین ترتیب، جانی‌خان در ۱۱۰۶ ه.ق به مرتبه سرداری و بیگلربیگی‌گری کلّ خراسان منصوب و در هرات مستقر شد (نصیری، ۱۳۷۳: ۸۱). از این تاریخ تا ۱۱۱۰ ه.ق که آخرین گزارش از جانی‌خان در دست است (همان، ۲۷۹-۲۸۰) و ظاهراً واپسین سال سرداری اوست، اطلاعاتی از درگیری سردار با بلوچ‌ها و ازبکان موجود است (همان، ۸۴، ۱۵۷، ۱۵۹).

در چرایی بروز پدیده جمع میان سرداری و ایالت می‌توان ابتدائاً به امکان واکنش فوری به‌ویژه در برابر بلوچ‌ها و البته کم‌هزینه‌تر اشاره کرد. شقّ اخیر به‌ویژه می‌تواند تا حدّ زیادی فواید حاصل از سیاست مادی خسیسانه شاه‌سلیمان را در عین در امان ماندن از تبعات تاخت‌وتازها دربرداشته باشد و البته می‌توان آن را محصول طرز نگاه منتقدانه شاه‌سلطان حسین در آغاز سلطنت نسبت به مسائل نظامی نیز دانست (موسوی‌فندرسکی، ۱۳۸۸: ۸۹-۹۲).

دومین مقطع (۱۱۱۱-۱۱۱۹ ه.ق) را ظاهراً باید مقطعی دانست که در خراسان آرامش نسبی برقرار بوده است؛ در خوارزم حکومت شاه‌نیاخان احتمالاً در همین مقطع و بدون مشکلی با صفویه به پایان رسیده، دو خان بعدی به ترتیب حکومتی یک‌ساله و چند روزه

داشته‌اند و تنها از زمان سومین خان است که بار دیگر اوضاع خوارزم رو به بهبود نسبی گذاشته، این جریان در زمان چهارمین خان نیز ادامه یافته است. ظاهراً این خانان نیز با صفویه مشکل جدی‌ای نداشته‌اند (Munis & agahi, 1999: 53-55, 568). گزارشی نیز از تاخت‌وتاز دیگر ازبکان در دست نداریم و البته می‌دانیم که در ۱۱۱۵ ه.ق صفویه سفیری به بخارا فرستاده‌اند (حسینی‌خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۵۳-۵۵۴). به هر رو، در این مقطع نشانی از انتصاب کسی به سرداری خراسان وجود ندارد. وقایع سومین مقطع (۱۱۲۰-۱۱۳۵ ه.ق) تا اندازه زیادی پرده از واقعیت‌های مقطع پیشین و نیز عملکرد شاه برمی‌دارد و مؤید غفلت بیست‌ساله شاه از امور است (قزوینی، ۱۳۶۷: ۷۸) چرا که ناگاه خراسان و سرزمین‌های پیرامونی آن به صورت بی‌سابقه‌ای در معرض خطر قرار می‌گیرد؛ در ۱۱۲۰ ه.ق حاکم استرآباد که از او به‌عنوان سردار نیز یاد می‌شود، به دست ترکمانان کشته شد، در ۱۱۲۱ ه.ق نیز گرگین‌خان، حاکم قندهار به دست غلجایی‌ها به قتل رسید (حسینی‌خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۵۸-۵۵۹؛ کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۷۸؛ طهرانی، ۱۳۸۲: ۱۱۲-۱۱۳). گفتنی است که استرآباد و قندهار از زمانی دور دیگر جزء قلمرو سرداران خراسان نبودند، بلکه دربار به طریقی دیگر امنیت و آرامش این حوزه‌ها را برقرار می‌کرد؛ مثلاً در ۱۱۲۰ ه.ق با کشته شدن حاکم و سردار استرآباد، شخص دیگری به این مناصب رسید و در قندهار نیز تا انتصاب گرگین‌خان به حکومت و در واقع استقرار در قندهار در ۱۱۱۸ ه.ق امنیت از طریق نیروهایی که در پادگان شهر مستقر بودند، برقرار می‌شد (کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۵۶-۳۵۸؛ رجبعلی‌پور، ۲۰۱۶: ۲۲۰). اما گرگین‌خان افزون بر حکومت قندهار مناصبی چون سپهسالاری نیز داشت (کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۹۸) و بدین‌سان، امور خراسان نیز بار دیگر در دست سپهسالار بود و این اگرچه نشان‌دهنده آگاهی دربار بر شدت خطر افغان‌ها نسبت به دیگر اقوام در این زمان است، نمی‌توان آن را به معنای پیش‌بینی وقایع هولناک بعدی دانست؛ چرا که نحوه مواجهه با افغان‌ها (ابتدا غلجایی‌ها و سپس ابدالی‌ها) و گذشته از آن، پیشینه برخوردهای گزارش‌شده با این قوم مؤید این معنا نیست^۱ (مرعشی‌صفوی، ۱۳۶۲: ۱۹؛ ثواقب، ۱۳۸۴: ۹۵-۱۰۵).

۱. برخلاف تجربه و شیوه‌ای که حکومت گورکانی از همان آغاز تأسیس در مواجهه با این قوم داشت و نمونه‌ای از آن را در برابر نهضت روشانی می‌توان دید. بنگرید به (سیستانی، ۱۳۸۳: ۱۰۷-۱۲۱؛ کندهاری‌شینواری، ۱۳۸۸).

اگرچه مطابق گزارش منابع فارسی، دربار بعد قتل گرگین‌خان، اقدام به نصب خسرومیرزا به سپهسالاری و اعزام او به قندهار به همراهی نیروهایی و از جمله امرا و قشونی از خراسان کرد (مرعشی‌صفوی، ۱۳۶۲: ۸؛ حسینی‌خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۵۸-۵۵۹؛ کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۸۹) اما پیشتر، نخست جداگانه دو سفیر نزد میرویس فرستاده شد و چون سفیران زندانی شدند، ناچار اقدام نظامی صورت گرفت. بار اول حاکم هرات و سپس حاکم تبریز گسیل شد و البته نتیجه‌ای حاصل نشد. هرچند در این منابع، اشاره‌ای به عنوان سپهسالاری یا سرداری خراسان نشده، با توجه به این که در منابع صفوی از سپهسالاری حاکم هرات و تبریز در این زمان یاد نشده و نیز تداوم شیوه نصب سرداری خراسان، می‌توان این دو تن را سردار خراسان به شمار آورد و البته آن را درباره فرمانده دیگری به نام محمدرستم‌خان نیز که پس از شکست و قتل خسرومیرزا گسیل شده، صادق دانست (هنوی، ۱۳۶۷: ۴۰-۴۳، ۴۶؛ الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۱۹-۱۲۰). گذشته از این، شخص دیگری که به صراحت از سرداری خراسان او نام برده شده، صفی‌قلی‌خان^۱ است که در ۱۱۲۲ه.ق به سرداری خراسان و حکومت کوه‌گیلویه رسید؛ اگرچه به دلیل این انتصاب پرداخته نشده؛ اما با تجزیه و تحلیل گزارش‌ها باید حملات ازبکان و ترکمانان را علت آن دانست (حسینی‌خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۰). نیز از عدم ذکر نام صفی‌قلی‌خان در وقایع قندهار، در این که دربار سردار را عجلتاً تنها برای دفع خطر ازبکان و ترکمانان گسیل کرده، شکی باقی نمی‌ماند. به هر رو، اخبار نشانگر آن است که قتل خسرومیرزا در ۲۶رمضان ۱۱۲۳ه.ق شدت خطر غلجایی‌ها را گوشزد دربار ساخته (مرعشی‌صفوی، ۱۳۶۲: ۱۷؛ کرمانی، ۱۳۸۴: ۴۱۰؛ حسینی‌خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۴) و دربار برون‌رفت از فاجعه را در نصب و اعزام سپهسالار دیگری، به نام محمدزمان‌خان قورچی‌باشی دیده است. او در اواخر شوال ۱۱۲۳ه.ق منصوب و مأمور آزادسازی قندهار شد؛ اما به علت مشکلات اقتصادی، که از این پس در گزارش‌ها از آن سخن به میان می‌آید (فلور، ۱۳۶۵: ۲۲-۴۰؛ متی، ۱۳۹۳: ۲۳۵-۲۳۶؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۱۸-۱۱۹) و نیز بیماری سپهسالار لشکرکشی به کندی صورت گرفت و با مرگ او در هرات (بهار ۱۱۲۴ه.ق/۱۷۱۲م) نتیجه‌ای حاصل نشد (حسینی‌خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۴؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۱۷؛ متی، ۱۳۹۳: ۲۳۵) و سپاه از هم پاشید. (طهرانی، ۱۳۸۲: ۱۱۵) دربار

۱. این شخص غیر از صفی‌قلی‌خان ترکستان‌اغلی مشهور به دیوانه است (حسینی‌خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۴۹، ۵۵۸).

نیز دیگر به قندهار نپرداخت تا آن که خطر افغان‌های ابدالی و موضوع از دست رفتن هرات پیش آمد (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۵). این اتفاق در ۱۱۲۸ ه.ق رخ داد و دربار که دیگر چاره‌ای جز واکنش نداشت بار دیگر احتمالاً به علت مشکلاتی چون منابع مالی، بعد مسافت و ضرورت اقدام فوری، منصورخان بیگلربیگی مشهد را که ظاهراً او را نیز باید سردار خراسان دانست، مأمور دفع ابدالی‌ها کرد؛ اما کاری از پیش برده نشد (بیات، ۱۳۸۹: ۱۰۷-۱۰۸؛ طهرانی، ۱۳۸۲: ۱۱۷-۱۱۸). از این پس احتمالاً به علت وخامت اوضاع در نواحی باقی‌مانده خراسان، دربار به استثنای یک مورد، چاره کار را منحصر در نصب و اعزام سپهسالاران دیده است؛ چرا که در این مورد نیز سردار خراسان، رستم‌محمدخان سعدلو منصوب ۱۱۳۱ ه.ق که بیگلربیگی‌گری مشهد را نیز داشت، مأمور درگیری با ابدالی‌ها نبود (بیات، ۱۳۸۹: ۱۱۰؛ طهرانی، ۱۳۸۲: ۱۱۸). بدین ترتیب سه سپهسالار (فتحعلی‌خان ترکمان، صفیقلی‌خان ترکستان‌اغلی و اسمعیل‌خان خانه‌زاد شاملو) برای بازپس‌گیری هرات، قندهار و رویارویی با ازبکان به خراسان وارد شدند (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۱۸-۱۲۶؛ مرعشی‌صفوی، ۱۳۶۲: ۲۱-۵۱؛ بیات، ۱۳۸۹: ۱۰۷-۱۱۱). و بدین‌سان، نصب و اعزام سرداران خراسان تا سقوط اصفهان ادامه یافت؛ اگرچه پس از این نیز منصب سرداری از میان رفت و در منابع این عنوان را می‌توان دید.^۱

نتیجه‌گیری

تغییرات و دگرگونی در ساختار اداری از اوایل حکومت صفوی به اقتضای خواسته‌ها و داعیه‌هایی که صفویه داشتند، مجال بروز یافت. در این میان، بخش ساختار امور نظامی و مناصب آن نیز بی‌نصیب از تغییر و دگرگونی نماند. مطابق قاعده کلی، حاکمان می‌باید تصدی این بخش از امور را نیز در قلمرو خود در دست می‌داشتند و این البته به معنای قدرت و اقتدار فراوانی بود که چنان‌که از همان آغاز نیز رخ داد، منجر به سوءاستفاده و سرکشی می‌شد؛ بنابراین حکومت باید در نخستین زمانی که از مسائلی چون فتح و استقرار در سرزمین‌های وسیع فراغت می‌یافت، سیاستی می‌اندیشید که از پیامدهای واگذاری

۱. بررسی تحولات این منصب و مناصبی چون سرداری عراق و فارس پژوهشی جداگانه می‌طلبید. برای اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۴۰، ۴۳؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۱؛ هاشم‌میرزاسلطان، ۱۳۷۹: ۵۳).

بی‌حد و حصر اختیارات امور نظامی و دیگر امور پیشگیری کند؛ از این‌رو، در بخش‌های مختلف ساختار اداری ایالات و از راه‌های گوناگون کوشید که دامنه اختیارات را محدودتر کند. در خراسان البته با توجه به خطراتی که از همان آغاز از سوی ازبکان وجود داشت، این مسئله با شتاب و درنگ ویژه‌ای پی گرفته شد؛ بلخ، هرات، مرو و مشهد و دیگر سرزمین‌های پیرامونی چون استرآباد و قندهار در مقاطعی هرچند کوتاه به یک حاکم واگذار شد که طبیعتاً در امور نظامی نیز باید پاسخگو می‌بود؛ اما خطر ازبکان از همان آغاز، گاه حضور شخص شاه را ایجاب می‌کرد و با گذشت زمان وقتی که سرانجام خراسان و دیگر سرزمین‌های پیرامون آن به بیگلربیگی‌نشین‌های گوناگون و درواقع مستقل (دست‌کم از نظر نظامی) تقسیم شد؛ اگرچه خواست و سیاست قدیمی نفوذ هرچه بیشتر دربار در ایالت خراسان نیز تحقق پیدا کرده بود، خطر همیشگی ازبکان، و بعدها حکومت گورکانی و اقوامی چون ترکمانان، بلوچ‌ها و افغان‌ها نیز این جغرافیا را تهدید می‌کرد؛ از این‌رو، از ابتدای سلطنت شاه‌صفی، با سربرآوردن دوباره خطر ازبکان و بعد حکومت گورکانی، دربار برای برطرف کردن چندپارگی این سرزمین‌ها و در امان ماندن از عوارض عدم هماهنگی نظامی میان بیگلربیگی‌های متعدد، بر آن شد که از بزرگان و صاحب‌منصبان بیرون از خراسان و به‌ویژه وابسته به دربار کسی را به سرداری خراسان تعیین و به این سرزمین گسیل کند. این سردار باید تا زمان نیاز که ممکن بود چندین سال به طول انجامد، در بخش‌های گوناگون این سرزمین‌ها برای دفع خطر ازبکان و یا دیگر اقوام بکوشد و حاکمان بزرگ و کوچک این نواحی نیز موظف بودند به او یاری کنند؛ بدین ترتیب، سرداران متعددی در دوره شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم به خراسان گسیل شدند؛ اما شخصیت و روش حکومت شاه، وضع دربار و میزان اهتمام به امور ایالات از جمله خراسان و همچنین جدا شدن حوزه‌های قندهار و استرآباد در امور نظامی از خراسان تأثیر بسیاری بر این منصب گذاشت؛ چنان‌که از دوره شاه‌سلیمان تنها یک سردار می‌شناسیم و در دوره شاه‌سلطان حسین نیز اگرچه از نصب و گسیل هفت سردار آگاهی داریم؛ اما غفلت شاه و درباریان از خراسان، قندهار و استرآباد، منجر به بروز خطرات فاجعه‌باری شد که نصب و اعزام پی‌درپی سرداران یادشده، و همچنین سپهسالارانی که دهه‌ها تنها در برخی مقاطع از وجود آن‌ها در خراسان استفاده شده بود، نتوانست باعث بهبود اوضاع شود؛ بدین‌سان، سرداری خراسان اگرچه در دوران سلطنت

شاهسلطان حسین به گونه‌ای جدی‌تر نسبت به دوره شاه‌سلیمان برقرار شده و در این دوره ۳۰ ساله نمایندگان نسبتاً بسیاری داشت، برعکس دوره‌های پیشین، در بسیاری از موارد میدان را برای رقیبان نیرومند بسیاری (سپهسالاران) نیز خالی کرد.

منابع

کتاب‌ها

- ابن‌خواندمیر، امیرمحمود (۱۳۷۰)، *ایران در روزگار شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب صفوی*، به کوشش غلامرضا طباطبائی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- استرآبادی، میرزամهدی‌خان (۱۳۷۷)، *جهانگشای نادری*، تصحیح سیدعبدالله انوار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اصفهانی، محمدمعصوم‌بن‌خواجگی (۱۳۶۸)، *خلاصه‌السیبیر تاریخ روزگار شاه‌صفی صفوی*، زیر نظر ایرج افشار، تهران، علمی.
- افوشته‌ای‌نطنزی، محمودبن‌هدایت‌الله (۱۳۷۳)، *نقاوه‌الآثار فی ذکرالآخبار فی تاریخ الصفویه*، تصحیح احسان اشراقی، تهران، علمی و فرهنگی.
- انصاری، محمدرفیع (۱۳۸۰)، *دستورالملوک*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- بیات، فضلعلی (۱۳۸۹)، *یادداشت‌هایی درباره‌افغانه و اوزبکان به مرزهای شمال‌شرقی ایران پیوست ۳ بدایع‌الآخبار(وقایع بهبهان در زمان حمله محمود افغان)*، مصحح سیدسعید میرمحمدصادق، تهران، میراث مکتوب.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۸۳)، *سفرنامه تاورنیه*، مترجم حمید ارباب‌شیرانی، تهران، نیلوفر.
- جعفریان، رسول (۱۳۹۸)، *کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران*، مقاله «حکایتی عبرت‌آموز از شیخ‌علی‌خان زنگنه وزیر بزرگ عصر صفوی» <https://historylib.com/articles/1855/>
- الحسینی، السیدجمال‌الدین (۱۳۷۹)، *تاریخ ایران و تاریخ‌افغان*، اعداد و تقدیم سیدهادی خسروشاهی، تهران، کلبه شروق.
- حسینی، خورشاه بن قباد (۱۳۷۹)، *تاریخ ایلچی*، نظام‌شاه، مصحح محمدرضا نصیری و کوئچی هانه‌دا، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- حسینی تفرشی، محمدحسین (۱۳۸۸)، *مبادی تاریخ زمان نواب رضوان‌مکان (شاه‌صفی)*، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران، میراث مکتوب.
- حسینی خاتون‌آبادی، سیدعبدالحسین (۱۳۵۲)، *وقایع‌السنین و الاعوام*، مصحح محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامیه.
- حسینی قمی، قاضی‌احمد (۱۳۸۳)، *خلاصه‌التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب‌السیر*، زیر نظر دبیرسیاقی، تهران، خیام.
- رهبرن، کلاوس میشل (۱۳۴۹)، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ریاض‌الاسلام (۱۳۹۱)، *تاریخ روابط ایران و هند (در دوره صفویه و افشار)*، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری‌فرد، تهران، امیرکبیر.
- سانسون (۱۳۴۶)، *سفرنامه سانسون*، ترجمه تقی تفضلی، تهران، ابن‌سینا.
- سوانح‌نگار تفرشی، ابوالمفاخر (۱۳۸۸)، *تاریخ شاه‌صفی (تاریخ تحولات ایران در سال‌های ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه.ق)*، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران، میراث مکتوب.
- سیستانی، محمداعظم (۱۳۸۳)، *رستاخیز قندهار و فروپاشی دولت صفویه ایران*، کلن، د افغانستان د کلتوری ودی تولنه.
- سیوری، راجر (۱۳۸۲)، *تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی*، ترجمه عباسقلی غفاری‌فرد و محمدباقر آرام، تهران، امیرکبیر.
- شاردن (۱۳۷۲)، *سفرنامه شاردن*، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، توس.
- شاملو، ولی‌قلی بن داودقلی (۱۳۷۱)، *قصص‌الخاقانی*، تصحیح سیدحسن سادات‌ناصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- طهرانی، محمدشفیع (۱۳۸۲)، *مرآت واردات (تاریخ سقوط صفویان، پیامدهای آن و فرمانروایی ملک‌محمود سیستانی)*، تصحیح منصور صفت‌گل، تهران، میراث مکتوب.

- فلور، ویلم (۱۳۶۵)، *برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان*، ترجمه ابوالقاسم سّری، تهران، توس.
- فلور، ویلم (۱۳۸۸)، *دیوان و قشون در عصر صفوی*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، آگه.
- فومنی‌گیلانی، ملاعبدالفتاح (۱۳۴۹)، *تاریخ گیلان*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷)، *فوائدالصفویه*، تصحیح مریم میراحمدی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- قزوینی، یحیی‌بن‌عبداللطیف (۱۳۸۶)، *لسبالتواریخ*، تصحیح میرهاشم محدّث، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کاشانی، نورالدین محمدشریف (۱۳۹۴)، *تاریخ کشیک‌خانه همایون*، تصحیح اصغر دادبه و مهدی صدری، تهران، میراث مکتوب.
- کرمانی، ملامحمد مؤمن (۱۳۸۴)، *صحیفه‌الارثساد*، تصحیح محمدابراهیم باستانی‌پاریزی، تهران، علم.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی.
- کندهاری‌شینواری، علی‌محمد (۱۳۸۸)، *حائنامه حضرت میاروشان*، تصحیح فضل‌الرحمن فاضل، کابل، وزارت اطلاعات و فرهنگ.
- متی، رودی (۱۳۹۳)، *ایران در بحران، زوال زوال صفویه و سقوط اصفهان*، ترجمه حسن افشار، تهران، مرکز.
- مرعشی‌صفوی، میرزاحمدخلیل (۱۳۶۲)، *مجمع‌التواریخ*، مصحح عباس اقبال آشتیانی، تهران، کتابخانه طهوری و سنایی.
- مروی، محمدکاظم (۱۳۶۹)، *عالم‌آرای نادری*، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران، علم.
- مستوفی، محمدحسن (۱۳۷۵)، *زبده‌التواریخ*، مصحح بهروز گودرزی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- مشیزی، میرمحمدسعید (۱۳۶۹)، *تذکره صفویه کرمان*، تصحیح باستانی‌پاریزی، تهران، علم.

- منشی، محمدیوسف (۱۳۸۰)، *تذکره مقیم‌خانی*، مصحح فرشته صرافان، تهران، میراث مکتوب.
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۸۷)، *جواهرالخبار*، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران، میراث مکتوب.
- موسوی فندرسکی، سیدابوبال (۱۳۸۸)، *تحفه‌العالم در اوصاف و اخبار شاه‌سلطان حسین*، تصحیح رسول جعفریان، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- نصیری، محمدابراهیم بن زین‌العابدین (۱۳۷۳)، *دستور شهرباران*، مصحح محمدنادر نصیری‌مقدم، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- نصیری، میرزاعلی‌نقی (۱۳۷۱)، *القاب و مواجب در دوره سلاطین صفویه*، مصحح یوسف رحیم‌لو، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- نوایی و غفاری‌فرد (۱۳۸۶)، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه*، تهران، سمت.
- نویدی شیرازی، عبدی‌بیگ (۱۳۶۹)، *تکمله‌الخبار*، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، نی.
- واله‌قزوینی، محمدیوسف (۱۳۸۲)، *ایران در زمان شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم*، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- وحیدقزوینی، میرزامحمدطاهر (۱۳۸۳)، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، تصحیح سیدسعید میرمحمدصادق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هاشم‌میرزاسلطان (۱۳۷۹)، *زبور آل‌داود*، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، میراث مکتوب.
- هنوی، جونس (۱۳۶۷)، *هجوم افغان و زوال دولت صفوی*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، یزدان.

مقاله‌ها

- ثواقب، جهانبخش، «نگرشی بر شورش شیرخان افغان در عصر شاه‌صفی»، *مجله علمی-پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، شماره ۴۰، ۱۳۸۴.
- رجبعلی‌پور، مهدی، «اشتباهات گاه‌شمار قمری صحیفه‌الارشاد»، *ایران‌نامه*، ۲۰۱۶م.

– رحمتی، محسن «روابط و مناسبات خاندان عربشاهی خوارزم با صفویان»، پژوهش‌های تاریخی، ش ۲، ۱۳۹۰.

– موسوی، سیدولی‌اله؛ یوسف جمالی، محمدکریم؛ کامرانی فر، احمد، «بررسی تحلیلی شورش حاکم ایالت قندهار در دوره شاه‌صفی اول»، خراسان بزرگ، شماره ۱۸، ۱۳۹۴.

منابع انگلیسی

- Mirab Munis & Shir Muhammad and Muhammad Riza Agahi, (1990), *Firdaws Al-Iqbal History of Khorezm*, Translated from chaghatay and Annotated by Yuri Beregel, Leiden, Brill.